

ختم وفا

بررسی و تحلیل صورخیال و زیبایی‌های زبانی وادبی
غزل «آفتاب وفا» از کتاب ادبیات فارسی ۳

چکیده

نگارنده در این مقاله کوشیده است تا ضمن بررسی و تحلیل عناصر زبانی، زیبایی‌آفرین، آرایه‌های لفظی و معنوی، واژه‌ها و معانی به کار رفته در غزل «آفتاب وفا» را عالمانه طرح و شرح کند و برابری مناسب آن‌ها را در آثار و اشعار شاعران ایرانی ارائه دهد. به این ترتیب، مقایسه، ظریف‌تر و دقیق‌تر صورت می‌گیرد، زوایای پنهان بعضی ترکیبات و برساخته‌ها در این غزل و نیز تکنیک و فن شاعرانه در آثار این شاعر شروان و آذربایجان، نشان داده می‌شود و نیز ایده‌ها و عقاید او براساس تعبیر به کار رفته، شکافته و بیان می‌گردد.

کلیدواژه‌ها:

خاقانی، تشبیه، استعاره، آفتاب وفا، جان.

درآمد

خاقانی شاعر سده ششم هجری (۵۹۵-۵۲۰) است. او مضامین غنایی را در بافتی نو و خلاق با سبکی ماهرانه و سرشار از اندیشه‌های بلند نشانده و با خیال‌پردازی و بیان عاطفی، دیوان هفده‌هزار بیتی خود را جلوه‌ای خاص و رنگی زیبا بخشیده است. شاید همین مهارت و استادی او، به خودستایی و آوازه‌جویی‌اش دامن زده باشد. چنان‌که می‌دانیم، فراوانی و تنوع مباحث علمی، دینی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی، نجومی، طبی، زیست‌شناسی، اسطوره‌ای و غیره، در اشعار خاقانی، آن‌ها را دشوار کرده است.

شاعر شروان مبدع و مبتکر است؛ همان‌گونه که خود، اشاره کرده است:

«منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ

شیوه تازه نه رسم باستان آورده‌ام»

و نیز خود را «منطق الطیر» نامیده است:

«ز خاقانی این منطق الطیر بشنو

که به زو معانی سرایی نیایی»

موسی صباغیان

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی و مدرس دانشگاه و جامع علمی کاربردی و دبیر ادبیات دبیرستان‌های قم

اشاره‌ای به غزل آفتاب وفا

وزن این غزل مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل یا مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن است و در بحر مضارع مثنی‌اخر مکفوف محذوف، سروده شده است.

شعر مردف است به ردیف «می فرستمت» که یک ردیف فعلی است؛ هر چند، خاقانی در آوردن ردیف‌های غیرفعلی هم تسلط زیادی دارد.

قافیه‌ها بر حرف الف، تأسیس شده و در واژه‌هایی چون: کجا، وفا، صفا و... آمده‌اند.

حُسن مطلع که یکی از زیبایی‌های کار شاعر است، در غزل مشاهده می‌شود. شاعر شعری یک دست و هماهنگ در فرم و محتوا پدید آورده است.

حافظ این غزل را در شعری با این مطلع، استقبال کرده است:

«ای هدهد صبا به سبا می فرستمت

بنگر که از کجا به کجا می فرستمت»

در غزل، عشق و دلدادگی، درد و درمان و مفاهیم غنایی به شیوایی گنجانده شده است.



تحلیل و تشریح غزل

ای صبحدم ببین که کجا می فرستم
نزدیک آفتاب وفا می فرستم

آفتاب وفا: کنایه از معشوق، تشبیه بلیغ (اضافه تشبیهی).
فرستادن صبحدم نزد آفتاب وفا: جان بخشی (personification)
«واژه وفا» از واژه‌های مورد علاقه خاقانی است و از جمله در
ترکیبات قافله وفا، قفل وفا، آب وفا، سوره وفا، آیت وفا، سلام
وفا، پیک وفا، پشت شکسته وفا، کعبه وفا، درخت وفا، درد وفا،
و شبستان وفا آمده است:

«تا پشت وفا زمانه بشکست / کس راستی از زمان ندیده است»
«درخت وفا را کنون برگریز است / از آن برگریز وفا می گریزم»
«از پشت شکسته وفا به / بازوی فلک کمان ندیده است.»
(معدن کن، ۱۳۸۴: ۲۱۳-۲۱۲)

مولوی نیز چهره یار را به آفتاب تشبیه می کند:

«ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر
کان چهره مشعشع تابانم آرزوست»

صبح و آفتاب و پدیده‌های طبیعی، در اشعار خاقانی موج می زند.
نظامی گنجه‌ای هم چون، خاقانی، شاعر هم عصر خویش، صبح
را نماد صداقت می داند:

چو صبح صادق آمد راست گفتار / جهان در زر گرفتی محتشم وار
● خاقانی، صبح را چون پیکی می پندارد که خبرش را به
معشوق می رساند.

این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان
کس را خبر مکن که کجا می فرستم

در ترکیب نامه سر به مهر، رساندن، خبر و فرستادن، سلسله‌ای
از تناسب و مراعات نظیر، شکل گرفته است. مهر و مهر: جناس
ناقص حرکتی در صامت «م». سر به مهر نامه: نامه سر به
مهر (صفت مقلوب): مقصود، راز دل شاعر. مهربان: یار (صفت
جانشین اسم).

سر به مهر: سر بسته و دست نخورده، ممه‌ور، هر چیز بکر و
دست نخورده؛ مثل: بوی سر به مهر، نفس سر به مهر، خنده
سر به مهر:

«زد نفس سر به مهر صبح ملمع نقاب
خیمه روحانیان کرد معنبر طناب
خنده سر به مهر زد دم صبح
الصبح ای حریف محرم صبح
از سر زلف تو بوی سر به مهر آمد به ما
جان به استقبال شد کای مهد جان ها تا کجا»

(دیوان: ۴۶۵، ۴۹، ۱۹)

که در بیت اول، «خیمه روحانیان، لفظ مستعار است به قرینه
اینکه خیمه، معنبر طناب نیست؛ پس آسمان، به علاقه شباهت
به خیمه تشبیه شده است. طناب از ملانمات خیمه است.»

(شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۵۹)

● راز پنهان خاقانی، سری است که بر سر هر کوی و بازار عشق
است. هم نامه، سر بسته و سری است و هم مقصد و مکان نامه
که یادآور این بیت عطار نیشابوری است.

«تا تو پیدا آمدی پنهان شدم

زان که با معشوق، پنهان خوش تر است»

تو پر تو صفایی از آن بارگاه انس

هم سوی بارگاه صفا می فرستم

تکرار واژه‌های: صفا و بارگاه، در بیت، عظمت آستان عشق
را مضاعف می کند. بارگاه انس: بارگاه محبت، محضر عشق؛
استعاره مکنیه دارد و نیز ترکیب «بارگاه صفا».

● شاعر، صبح را چون نور پاک می داند که از بارگاه حضرت
حق، تابیده است؛ نوری که شایستگی بار یافتن به آن بارگاه
صفا را دارد.

شاعر صبح از
قریحه لفظ پردازی
و معنی آفرینی،
برخوردار است
و هر جا بخواهد،
از آرایه‌ها و
پیرایه‌های
بدیعی (لفظی و
معنوی)، تمثیل،
صورت‌های
خیالی، مفاهیم
کنایی و مجازی-
که یکی از
تفاوت‌های
شاعران سبک
آذربایجانی با
سبک شاعران
عراق است- کمک
می‌گیرد

شاعر در جست‌وجوی مرهم و التیامی، برای زخم دیرین عشق دلدار است و آن را در بارگاه صفا و بارگاه انس، در کوی آفتاب وفا می‌جوید. تکیهٔ او فقط به معبود ازلی است و این بینش توحیدی و الهی و زهداندیشی‌اش، در غزلی دیگر با مطلع زیر نیز، جلوهٔ خاصی دارد

باد صفا دروغ‌زن است و تو راست‌گوی آن‌جا به رخم باد صبا می‌فرستمت

آرایهٔ تکرار و تشخیص در واژهٔ «صبا» بیت را هنری کرده است. واژه‌های دروغ‌زن و راست‌گوی، تضاد دارند. مرجع ضمیر «تو»، صبحدم است که با واژهٔ «باد صبا» تضاد معنایی دارد. (در صدق صبحدم و کذب باد صبا).

● شاعر، در امری طبیعی و همیشگی، «آشنازدایی» می‌کند و پیام‌آور شاعران (باد صبا) را در خبرهایش کاذب و ناراست جلوه می‌دهد و به او اعتماد نمی‌کند و صبح را مظهر پاکی و راستی می‌داند. پیش از خاقانی، کسایی مروزی، دیدگاهی دیگرگونه نسبت به این تعبیر دارد:

«باد صبا در آمد فردوش گشت صحرا
و آراست بوستان را نیسان^۱ به فرش دیبا
آمد نسیم سنبلی با مشک و با قرنفل^۲
و آورد نامهٔ گل، باد صبا به صهبا»^۳
«صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را»

زرین قبازره‌زن از ابر سحرگهی کان‌جا چو پیک بسته قبا می‌فرستمت

زرین قبا: استعاره از پرتو خورشید
زره‌زن: حلقه حلقه کردن

پیک بسته قبا: اشاره به پیک‌های انسانی است با قبای بسته، در مقابل کبوتران پیک، پیک آماده. (تکرار «قبا» نکته‌ای بدیهی است که از بسامد کاربرد برخوردار است). پاره‌های ابر به زره تشبیه شده‌اند. در مصراع دوم نیز، تشبیه به کار رفته که «صبحدم» مشبه محذوف و «پیک» مشبه‌به است.

زره‌زن قبا: چنین می‌نماید که در معنی دریدن و چاک زدن پیراهن به کار رفته است. خاقانی در بیت‌های دیگر نیز، از «قبا» زره‌زن سخن گفته است:

«از بیم تیغ خور، سفرم هست بعد از آنک
روز افکند کلاه و زند شب قبا زره
ساخت فرو کند ز اسب آینه بند آسمان
صبح قبا زره زند ابر کند زره‌گری
گردون قبا زره زد بر انتقام مرگ
مرگش ز راه درز قبای اندر آمده»

«دانی چرا چون ابر شد در عشق چشم عاشقان؟

زیرا که آن مه بیشتر در ابرها پنهان شود» (مولوی)
با توجه به مصراع دوم این بیت، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که «همچنان که جوشن و زره، تن را حفظ می‌کند، ابر نیز باعث پوشاندن ماه و حفظ آن است.»

● از ابر سحرگاهی برای قبای زرین خود زرهی آماده‌ساز؛ چون تو را مانند نامه‌بری آماده، به سوی معشوق می‌فرستم.

دست هوا به رشتهٔ جان بر گره زده است نزد گره‌گشای هوا می‌فرستمت

دست هوا: استعارهٔ مکنیه (اضافهٔ استعاری). هوا: مجازاً عشق است که آرایهٔ تکرار را آفریده است. این واژه در غزلیات شمس نیز، به کار رفته است:

«نرگس آمد سوی بلبل خفته چشمک می‌زند
که: «اندرآ، اندر نوا عشق و هوا را تازه کن.»

«چراغ است این دل بیدار به زیر دامنش می‌دار

از این باد و هوا بگذر، هوایش شور و شر دارد»

رشتهٔ جان: تشبیه بلیغ اضافی. به رشتهٔ جان‌بر: بر رشتهٔ جان (استعمال قدیم)

«عبدالرسولی: به رشتهٔ جانم. - گره‌گشای هوا: کنایه از معشوق - گره خوردن رشتهٔ روح: کنایه از بی‌قراری و ناآرامی.»

(معین کن، ۱۳۸۴: ۲۱۳)

● به نظر نگارنده، براساس استدلال بالا و شواهد شعری دیگران، هوا، همان عشقی است که در جان شاعر رخنه کرده و او را مست و حیران کرده است و این فقط خداست که می‌تواند مشکلات راه عشق را بر عاشق مسکین، آسان سازد؛ بنابراین، شاعر در این بیت از صبحدم می‌خواهد که صعوبت سیر و سلوک را با استمداد الهی چاره‌گری کند و خبر خوش وصل را بیاورد، اما کتاب درسی در توضیحات خود معتقد است که هوا به معنای هوس و خواهش‌های نفسانی است که خود را به رشتهٔ جان گره زده است (البته عده‌ای وجه ایهامی را پذیرفته‌اند).

جان یک نفس درنگ ندارد گذشتنی است

ورنه بدین شتاب چرا می‌فرستمت

گذشتنی جان: جان‌بخشی و تشخیص است. درنگ و شتاب:

تضاد

● شاعر علت شتاب در ابلاغ پیام را گذر شتابان عمر می‌داند؛ بنابراین، از هر فرصتی در جست‌وجوی بهره‌مندی افزون‌تر، برمی‌آید تا جانش را از بادهٔ عشق، سرمست سازد.

این دردها که بر دل خاقانی آمده است

یک یک نگر که بهر دوا می‌فرستمت

تناسب زیبایی در واژه‌های: درد، دل و دوا به چشم می‌خورد و واژهٔ درد، مجازاً عشق است.

● شاعر در جست‌وجوی مرهم و التیامی، برای زخم دیرین عشق دلدار است و آن را در بارگاه صفا و بارگاه انس، در کوی آفتاب وفا می‌جوید. تکیهٔ او فقط به معبود ازلی است و این بینش توحیدی و الهی و زهداندیشی‌اش، در غزلی دیگر با مطلع زیر نیز، جلوهٔ خاصی دارد:

«تا جهان است از جهان اهل وفا بی‌برنخاست

نیک عهدی بر نیامد آشنایی برنخاست»